

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۶، شماره ۶۰، تابستان ۱۴۰۳، صص ۴۰۲-۴۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۲/۵

(مقاله پژوهشی)

DOI:

تحلیل نشانه-معناشناسی داستان‌های پهلوانی شاهنامه مبتنی بر تحلیل گفتمان (مورد مطالعه:

داستان‌های رستم و سهراب و رستم و اسفندیار)

مریم قرایی^۱، دکتر سعید حمیدیان^۲، دکتر فرهاد طهماسبی^۱

چکیده

یکی از حوزه‌هایی که امروزه، اندیشمندان و صاحب‌نظران مطالعات ادبی به آن توجه دارند نشانه-معناشناسی متون کهن ادبی مبتنی بر تحلیل گفتمان است. شاهنامه فردوسی، اثری گران‌سنگ است که عظمت و گستره فراوانش، تحلیل و تفسیر متون آن را از ابعاد گوناگون برای غنای ادب پارسی ضروری می‌نماید. با توجه به اهمیت شاهنامه فردوسی و رویکردهای نوین تحلیل متون ادبی، هدف این مقاله تحلیل نشانه-معناشناسی گفتمان در شاهنامه فردوسی است. با توجه به اقتضائات یک مقاله و به‌منظور مطالعه ژرف در این زمینه دو داستان تراژیک حماسی از این کتاب یعنی «داستان رستم و سهراب» و «داستان رستم و اسفندیار» به عنوان نمونه مورد مطالعه انتخاب شده است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف صورت گرفته است. نتایج نشان می‌دهد که در گفتمان هر دو داستان، رستم به‌عنوان پهلوان شکست‌ناپذیر ایرانی، در مرکز اندیشه قرار دارد؛ و آنچه برای رستم ارزشی بی‌بدیل است حفظ حریم ایران و آزادی فردی است. در هر دو روایت علیرغم چیرگی نتایج منفی، روایت به صورتی است که اقتدار رستم در دو بعد آزادی میهن و آزادی فردی حفظ گردد. از این‌رو نشانه‌ها مبین قهرمانی رستم است و گفتمان بر ستون آزادی (فردی، اجتماعی) بنا نهاده شده است.

واژه‌های کلیدی: تحلیل گفتمان انتقادی، نشانه‌شناسی، نشانه-معناشناسی گفتمانی، شاهنامه،

فرکلاف.

^۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Maryam.qaraeii@gmail.com

^۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)

Drsaeidhamidian@gmail.com

^۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران.

Farhad.tahmasbi@yahoo.com

مقدمه

صاحب‌نظران و اندیشمندان حوزه ادبیات همواره توجه خاصی به فرایند تولید معنا در آثار ادبی دارند. چگونگی شکل‌گیری معنا در نظام‌های گفتمانی از موضوعات کانونی در این رابطه است. نقد و تحلیل متون ادبی از منظر نقش و کارکرد اجتماعی آن‌ها، مستلزم این پیش‌فرض نظری است که متن ادبی را نه صرفاً یک متن هنری، بلکه می‌بایست مجموعه‌ای یکپارچه و متشکل از اجزا و عناصر درونی و بیرونی، شامل زبان و زمینه اجتماعی و به‌طور کلی یک گفتمان (Discourse) در نظر گرفت. در این رویکرد متن یک کنش اجتماعی است که در خدمت ارتباط و تعامل خواهد بود و با دیگر عناصر جامعه یعنی قدرت، ایدئولوژی، تاریخ و سیاست مرتبط است. در میان موضوعات مربوط به تحلیل گفتمان، عموماً سازوکار شکل‌گیری نشانه‌ها و معانی درون و برون گفتمانی مورد توجه پژوهشگران بوده است.

معناشناسی گفتمان بر به‌کارگیری مجموعه، زمانی مکانی و کنش برای ایجاد گفتمان دلالت دارد؛ بنابراین آنچه در این نظام مطرح است این است که تولید گفتمان با به‌کارگیری فرایندهای پویا و حرکتی موضوعات مرتبط با نشانه‌شناسی ممکن می‌شود. روشن است که چنین فرآیندهایی در بستر زمان و مکان شکل می‌گیرد و محدود به این نیز نیست.

امروزه «چشم‌انداز جدیدی به روی مطالعات معنا گشوده شده است که بر اساس آن دیگر نمی‌توان با نشانه‌ها به مثابه گونه‌های منفک، واحدهای کمیته‌ای جدا افتاده و عناصر ازهم‌گسسته برخورد کرد؛ بلکه باید با دیدگاه گفتمانی به مطالعه آن‌ها پرداخت.» (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۸) در این چشم‌انداز هر متن دارای ساختاری باز، چندلایه، گفتمانی و متکثر انگاشته می‌شود و به‌گونه‌ای پویا مدام در حال بازتولید و بازتعریف خود است. ازاین‌رو به کار بردن یک چارچوب نظری مانند الگوی «تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف» می‌تواند در تحلیل متون به‌ویژه متون ادبی کهن راهگشا باشد. در این رویکرد ویژگی‌های ظاهری بیانگر ارزش‌های ژرف‌تری هستند که به ترتیب جهان‌بینی گوینده از جهان واقعی، روابط اجتماعی متن و هویت‌های اجتماعی را بازنمایی می‌کنند. ازاین‌رو نورمن فرکلاف (Norman Fairclough) در روش انتقادی تحلیل خود از سه لایه یا سطح «توصیف»، «تفسیر» و «تبیین» بهره می‌گیرد. لایه اول بر تحلیل متن متمرکز است که در سطح توصیف مطرح می‌شود؛ لایه دوم عمل گفتمانی که در

سطح تفسیر بررسی می‌شود و لایه سوم عمل اجتماعی است که در سطح تبیین صورت می‌گیرد.

در این مقاله، لایه دوم، یعنی سطح تفسیر با رویکرد نشانه‌شناسی در دو داستان پهلوانی «رستم و سهراب» و «رستم و اسفندیار» شاهنامه مطالعه شده است. مقاله در پی آن است تا نشانه‌های موجود در گفتمان دو داستان را بازکاوی کرده، خوانشی درخور محورهای مطالعه در این داستان‌ها ارائه نماید. از این‌رو در دو داستان فوق، زنجیره‌های گفتمانی دنبال شده است تا از این طریق روشن شود که علاوه بر نشانه‌های روایی، چه مؤلفه‌های گفتمانی نیز در جهت‌دهی به داستان نقش دارند و این موضوع چگونه در تبیین هویت شخصیت‌های اصلی داستان در شاهنامه تکرار می‌شود.

پیشینه تحقیق

در زمینه نشانه‌شناسی؛ طهماسبی (۱۳۹۸) در مقاله «تقابل و تعامل با دیگری در شاهنامه فردوسی از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی» مفاهیمی چون «خود و دیگری»، «طرد و جذب»، «آرامش و آشوب» و سپهر فرهنگی که از مفاهیم بنیادین نشانه‌شناسی است را به کوتاهی توضیح می‌دهد. پیش‌از این خواجه‌گیری و حیدری (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی آیین عزاداری در شاهنامه به مثابه رمزگان نشانه‌شناختی» بیان کرده‌اند: «در بسیاری از قسمت‌های شاهنامه‌ی فردوسی، با حوادثی روبه‌رو هستیم که در قالب یک نظام نشانه‌ای جلوه‌گر شده‌اند. از آنجاکه در علم نشانه‌شناسی هیچ نشانه‌ای به‌تنهایی معنا ندارد و باید در قالب یک نظام نشانه‌ای و در ارتباط با سایر عناصر در روابط هم‌نشینی (Paradigmatic) و جانشینی (Syntagmatic) بررسی شود». می‌توان این متن را در سطوح گوناگون کاوید.

تا کنون کتابی به‌صورت مستقل با موضوع «تحلیل گفتمان انتقادی در شاهنامه» منتشر نشده است؛ اما از میان کتاب‌هایی که در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی در ادبیات وجود دارند، می‌توان به کتاب آقاگل‌زاده (۱۳۹۰) با عنوان «تحلیل گفتمان انتقادی: تکوین تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی» اشاره کرد که در آن کلیه رویکردهای تحلیل گفتمان انتقادی در اصولی تبیین و تشریح شده است.

در میان مقالات علمی مرتبط، ملایی و همکاران (۱۴۰۰) در مقاله «بررسی چگونگی روابط گفتمان‌های مهری-زردشتی در دوران پادشاهی گشتاسپ» ضمن اثبات تعلق گشتاسپ به آیین

مهری، در پی آن است که روابط گفتمان‌های مهری-زردشتی را در داستان گشتاسپ در شاهنامه تحلیل کرده است. همچنین بهمنی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «تحلیل زبان‌شناختی داستان‌های اساطیری شاهنامه در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف» به تحلیل داستان‌های اساطیری شاهنامه مبتنی بر الگوی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف پرداخته است. البته این مطالعه از میان سطوح تحلیل گفتمانی فرکلاف به «سطح توصیف» بسنده کرده است و از این رو مقاله محدود به تحلیل زبان‌شناختی است. با رویکردی دیگر، فلاح و همکاران (۱۳۹۸) بر اساس رهیافت تئون ون‌دایک (Teun A. Van Dijk) (۲۰۰۵ و ۲۰۰۰) در تحلیل گفتمان، «گفتمان برتری ایرانیان را در داستان رستم و چنگش» مطالعه نمودند. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که فردوسی با استفاده از راهبردهای ایدئولوژیکی کلامی نظیر قطب‌بندی، بازنمایی مثبت گروه خودی، بازنمایی منفی گروه دیگری، واژگان‌گرایی، توصیف کنشگران و تعمیم‌بخشی، توانسته ایدئولوژی برتری ایرانیان را گفتمان‌سازی کند.

شیروودی و جهانبخش (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل گفتمانی دین و دولت در بخش‌های سه‌گانه شاهنامه فردوسی» با روش فرکلاف به بررسی نسبت دین و دولت در سه دوره شاهنامه پرداخته‌اند. نتایج پژوهش حاکی از این است که در شاهنامه، «دولت روندی ثابت و یکنواخت دارد و دین است که با فراز و فرود خود این رابطه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دولت ساختار ساده‌ای دارد، ولی دین به‌مرور زمان از ساختار ساده به‌سوی ساختار پیچیده حرکت می‌کند که همین موضوع رابطه دین با دولت را متحول می‌سازد و طی زمان، رابطه ساده آن در دوران کیومرث به رابطه‌ای پیچیده در پایان شاهنامه تبدیل می‌شود.» همچنین قاسمی (۱۳۹۵) در رساله دکتری خود با بهره‌گیری از رویکرد انتقادی روابط گفتمان‌های مهری-زردشتی را تحلیل کرده است. وی به این نتیجه رسیده است که روابط گفتمان‌های مهری زردشتی را می‌توان نقشینه بسیاری از وقایع هر سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی شاهنامه دانست. به‌گونه‌ای که بسیاری از داستان‌های این سه بخش با یکدیگر پیوند می‌خورند و موازی‌سازی می‌شوند. این دو پژوهش دو گفتمان «حکومت‌داری» و «دین‌داری» را در داستان‌های شاهنامه تحلیل کرده‌اند.

در سطح دیگر، بهنام (۱۳۹۰) مطالعه با عنوان «بررسی تعامل دو نظام روایی و گفتمانی در داستان رستم و اسفندیار رویکرد نشانه-معناشناختی» را بر این پیش‌فرض بنا کرده است که در بافت داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه فردوسی، گفتمان غالب، گفتمان منطقی و روایی

است؛ و پس از تحلیل داستان رستم و اسفندیار به این نتیجه رسیده است که در گفتمان شاهنامه، رستم در کانون توجه قرار گرفته است و روند وقایع داستان‌ها به صورتی پیش می‌روند که هیچ خدشه‌ای به اقتدار رستم وارد نشود. موضوعی که پیش از این نیز صاحب‌نظرانی چون حمیدیان (۱۳۷۰) به آن اشاره کرده بودند.

روش تحقیق

روش مورد استفاده در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. گردآوری منابع به صورت اسنادی انجام شده است. رویکرد پژوهش تحلیلی انتقادی است و تجزیه و تحلیل داده‌ها مبتنی بر نظریه تحلیل انتقادی نورمن فرکلاف انجام شده است.

مبانی تحقیق

تحلیل گفتمان انتقادی

«تحلیل گفتمان انتقادی، تحلیلی ایدئولوژیکی است. پرده برداشتن از چهره ایدئولوژی‌ها و قدرت‌های پنهان در پس متون است.» (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۶۰) فرکلاف تحلیل گفتمان را چنین تعریف می‌کند: «گفتمان مجموعه‌ای از سه عنصر عمل اجتماعی، عمل گفتمانی (تولید، توزیع و مصرف متن) و متن است و تحلیل یک گفتمان خاص، تحلیل هر یک از این سه بُعد و روابط میان آن‌ها را طلب می‌کند. فرضیه ما این است که پیوندی معنادار میان ویژگی‌های خاص متون، شیوه‌هایی که متون با یکدیگر پیوند می‌یابند و تعبیر می‌شوند و ماهیت عمل اجتماعی وجود دارد.» (فرکلاف، ۱۳۹۰: ۹۷-۹۹) فرکلاف، «تحلیل گفتمان انتقادی» را توسعه یک چارچوب تحلیلی برای مطالعه زبان در رابطه با قدرت و ایدئولوژی می‌داند؛ که دارای دو شاخه کلی است. (ر.ک: کلانتری و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۳):

۱- شاخه زبان‌شناختی فرمالیستی ۲- شاخه اجتماعی-فرهنگی محور.

در نگاه فرکلاف، تحلیل گفتمان انتقادی، «روشی است که در کنار سایر روش‌ها برای بررسی تغییرات اجتماعی و فرهنگی به کار گرفته می‌شود؛ در واقع رویکرد فرکلاف، نوعی تحلیل گفتمان متن محور است که تلاش می‌کند سه سنت را با یکدیگر تلفیق کند.» (محسنی، ۱۳۹۱: ۷۳):

-تحلیل مفصل و دقیق متن در حوزه زبان‌شناسی (شامل گرامر کارکردی مایکل هالیدی)؛

-تحلیل جامعه‌شناختی کلان کنش اجتماعی (شامل نظریه فوکو که روش‌شناسی مشخصی برای تحلیل متن در اختیار ما قرار نمی‌دهد)؛
-سنت تفسیری و خُرد در جامعه‌شناسی که بر اساس این‌ها زندگی روزمره محصول کنش‌های اجتماعی افراد به‌شمار می‌آیند؛
بر این اساس فرکلاف (۱۳۹۰) بر این باور است که برای تحقق تحلیل گفتمانی باید از سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین بهره گرفت.

نشانه‌شناسی

نشانه‌شناسی به معنی دانش نشانه‌هاست. «دانش نشانه‌ها و شناخت آن‌ها به منزله شناخت نقطه‌هایی نورانی است که در پرتو مخروطی شکل خود می‌توانند بخش‌های مهمی از علوم، معارف و هنرها را در برگیرند. نشانه‌شناسی ما را یاری می‌رساند تا متن‌های بسیار مفصل و طولانی را در نظام نشانه‌ها خلاصه کنیم و از این طریق یادگیری و یاد دادن را آسان‌تر سازیم.» (تمیم‌داری، ۱۳۸۲: ۴۶-۴۸) «از نظر لوتمان (Yuri Lotman)، سپهر نشانه‌ای نه تنها حاصل جمع نظام‌های نشانه‌ای، بلکه شرط لازم وقوع هر نوع عمل ارتباط و وجود هر نوع زبان و متنی است» (سرفزار و همکاران، ۱۳۹۶: ۷۳). منظور از زبان‌ها دستور زبان و یا به تعبیری هنجارهای متفاوت نشانه‌ای است. «زبان‌هایی که هستی مستقلی برای آن‌ها نمی‌توان قائل شد، مگر در تعامل و ارتباط با این فضا که دارای هستی ماقبل هستی هریک از این زبان‌هاست.» (معین، ۱۳۹۰: ۱۸۹). نشانه‌شناسی به‌عنوان رویکرد جدید در نقد ادبی، برای تحلیل آثار مختلف به کار می‌رود. «تحلیل نشانه‌شناختی متون کلاسیک زمینه‌ساز خوانشی نو از آن‌ها می‌شود و درک بهتر متون ادبی را در پی دارد.» (خزل و همکاران، ۱۳۹۸: ۷۴-۷۵) از این‌رو مطالعات نشانه‌شناسی مبتنی بر تحلیل گفتمان بستر مناسبی برای تحلیل موضوعات مختلف اجتماعی و فرهنگی در متون ادبی است.

نشانه-معناشناسی گفتمانی

نشانه-معناشناسی گفتمانی برآیند نشانه‌شناسی ساختارگرای سوسوری (Ferdinand de Saussure) و پیرسی (Charles Sanders Peirce) و نشانه‌شناسی پسا ساختارگراست. «ساختگرایی را می‌توان به موزه‌ای مانند کرد که عناصر تشکیل‌دهنده معنا پیشتر در آن شکل گرفته‌اند.» (شعیری، ۱۳۸۸: ۳۴) اما پس از آن لوئی ترویل یلمسلف (Louis Hjelmslev)،

زبان‌شناس دانمارکی، نظریه نشانه‌شناسی سوسور را تکمیل و رابطه فرایندی دو سطح بیان و محتوا را جانشین رابطه دال و مدلولی کرد. (ر.ک: همان: ۴۱) در نزد او، همان‌طور که نشانه دارای دو سطح بیانی و محتوایی است، روایت نیز چنین است. نشانه‌ای روایی یک صورت است و این صورت در ارتباطی که بین روایت نقل‌کننده (طریق ارائه داستان) و روایت نقل‌شده (محتوای خود داستان) برقرار می‌گردد، ساخته می‌شود. روایت نقل‌کننده را «گفتمان» و روایت نقل‌شده را «داستان» می‌نامند. (ر.ک: عباسی، ۱۳۹۵: ۵۱)

به نظر بارت «متن، محل شکل‌گیری فرایند معنایی است که مسئولیت تولید آن بر عهده گفتمان است.» (بارت، ۱۳۷۰: ۱۸) ماحصل این تحلیل، تعریف ابعاد و سطوح گوناگون برای متن است. (ر.ک: شعیری، ۱۳۸۸) یکی از سطوح مطالعه نظام کنش‌ها است. «منظور از کنش عملی است که می‌تواند ضمن تحقق هدف، موجب تغییر وضعیتی به وضعیت دیگر شود.» (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱۱) بدین گونه «نشانه-معناشناسی گفتمانی مبتنی بر کنشی است که مدیریت زنجیره فرایندی گفتمان را عهده‌دار است و معنا را نه بر اساس اهداف از پیش تعیین‌شده، بلکه بر اساس کارکردهای موقعیتی گفتمان شکل می‌دهد.» (شعیری، ۱۳۸۸: ۳۶) البته روشن است که این نظام کنش‌ها در بستر زمان و مکان داستان را شکل می‌دهد (ر.ک: بهنام، ۱۳۹۰: ۴) و نمی‌توان از آن در تحلیل گفتمانی غافل شد.

نشانه-معناشناسی گفتمانی، در قالب فرایندهای مختلفی مطرح می‌شود که همه آنها، در سیال بودن نشانه-معناها، با هم اشتراک دارند. «نشانه-معناها با همه سیالیت خود، تحت نظارت و کنترل فرایند گفتمانی بروز می‌یابند.» (حسن‌زاده و کنعانی، ۱۳۹۰: ۱۱۸) دیدگاه گفتمانی رابطه‌ای بین دو سطح بیان و محتوا در زبان است که بر اساس آن مرزهای معنایی پیوسته از طریق کنشگر گفتمانی مورد بازنگری قرار می‌گیرد و همواره دارای قابلیت جابه‌جایی است. (ر.ک: شعیری، ۱۳۸۸: ۵۰) نشانه-معناشناسی در چنین رویکردی، به نظامی گفتمانی تبدیل می‌شود تا با یکی شدن کنشگر و کنش‌پذیر، پدیده‌ها در قالب متون تجلی کرده و سازهای زیباشناختی شکل بگیرد. (ر.ک: احمدی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۳۶)

بحث

نشانه‌شناسی گفتمانی شاهنامه

شاهنامه فردوسی، زبانی اسطوره‌ای و حماسی دارد و در این زبان آنچه بیشترین تجلی را دارد

نمادها و نشانه‌های معنایی است؛ بنابراین «این شاهکار بی‌مانند حماسی، سرشار از نمادهایی است که هیچ‌گزیری از دریافت و شناخت آن‌ها نیست. باید ساز و ساختارهای اسطوره و روند شکل‌گیری نمادها را شناخت، دریافت و آن‌ها را کاوید و گزارد.» (قهرمانی، ۱۳۹۶: ۱۸۴-۱۸۵) استاد توس خود نیز برای درک و دریافت صحیح شاهنامه، خواننده را متوجه راز و رمز نهفته در آن می‌کند:

تو این را دروغ و فسانه مخوان به یکسان روش در زمانه مدان
ازو هرچه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد
(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۲)

از منظر نشانه-معناشناسی گفتمانی، شاهنامه واجد گفتمانی پویا است. در «گفتمان پویا» مجموعه اجزاء و عوامل تشکیل‌دهنده روایت حرکتی رو به پیش دارند. در تقابل آن البته، «گفتمان توصیفی» وجود دارد که ویژگی‌های بارز آن ایستایی است. «منظور از گفتمان پویا نقل‌فرایندی است که تغییر یا دگرگونی، از شرایط اساسی آن، به شمار می‌آید. در این نوع گفتمان معنا تابع تغییر و تحولی است که عوامل بشری را از وضعی ابتدایی به وضعی ثانوی سوق می‌دهد؛ حال آنکه در گفتمان توصیفی زمان از حرکت می‌ایستد، هیچ‌چیز دچار تغییر نمی‌شود و آنچه بر گفتمان حاکم است نوعی ایستایی صرف است.» (بهنام، ۱۳۹۰: ۴)

در شاهنامه گفتمان منطقی و روایی، گفتمان مسلط در داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی است. در این گفتمان هر آنچه بیانگر تحرک و پویایی شخصیت‌های داستان باشد، اهمیت دارد. به‌عنوان نمونه در ابتدای بسیاری از روایت‌های حماسی شاهنامه، قهرمان، گم‌گشته‌ای دارد که لازم است برای آن اقدام نماید. در این میان دگرگونی مدام و تغییر گونه گفتمانی که شروع شده با آنچه ادامه پیدا می‌کند و یا به پایان می‌رسد، متفاوت است.

ایجاد گفتمان ارتباطی مؤثر و مستقیم با خواننده، برای بیان دیدگاه‌های ایدئولوژیک از سوی راوی (نویسنده انتزاعی) یکی از شیوه‌های روایی فردوسی در کنار سایر گونه‌ها در گزارش داستان‌های شاهنامه است. این نوع گفتمان روایی در شاهنامه، بیشتر در پایان روایت و خارج از فضای اصلی داستان و از زبان راوی، به مخاطب یا خواننده ارائه می‌شود. در این فضای ترسیم‌شده می‌توان کارکرد ارتباطی و عاطفی گفتمان روایی را به‌ویژه با تغییر زمان از گذشته به حال ملاحظه کرد. (رک: غلامی و حیدری، ۱۳۹۶: ۱۳۴) حالات ذهنی و دیدگاه‌های

ایدئولوژیکی نویسنده، با فرجام کنش‌ها و رویدادها، ارتباط مستقیم و منطقی دارد و به‌نوعی، نویسنده به نقد و قضاوت اعمال و رفتار کنش‌گران می‌پردازد و باورهای فکری خود را ابراز می‌دارد و خواننده نیز همان برداشتی را اتخاذ می‌کند که نویسنده ابراز داشته است و قضاوت او را می‌پذیرد. بسامد تکرار این‌گونه روایی در تمام داستان‌های شاهنامه یکسان نیست. انتخاب این شیوه روایی بیشتر در پایان داستان‌هایی رخ می‌دهد که حامل بار عاطفی بالا و شخصیت و ویژگی قهرمانان به ابرانشان نزدیک‌تر است.

در تحلیل نشانه‌های گفتمانی در دو داستان «رستم و سهراب» و «رستم و اسفندیار» دو سطح روایی و معنایی با رویکرد گفتمانی در داستان‌ها تحلیل شدند. در سطح روایی در عین نشان دادن شباهت‌های ساختار روایی، تفاوت‌های زیرساختی این دو داستان، معرفی می‌شود. بدین منظور با استفاده از نظریه تودوروف (Tzvetan Todorov) (۱۳۸۸) از میان ۵ معیار معرفی شده، نمودهای معنایی، سیاقی، زمان و دید تحلیل شده است. در سطح معنایی نشانه‌های شکل‌گیری و پیشرفت تقابل در روایت‌ها مبتنی بر گفتمان‌های اصلی تحلیل می‌شود.

نشانه‌شناسی گفتمانی داستان رستم و سهراب

در تحلیل روایی داستان رستم و سهراب می‌بایست به ویژگی اصلی متون حماسی یعنی شکل داستانی و توصیف تخیلی توجه کرد. به عنوان نمونه وقتی نبرد در حال شکل‌گیری است، تشبیه پهلوانان قوی‌تر به حیوانات قدرتمند و پهلوانان شکست‌خورده یا ضعیف‌تر به حیوانات ناتوان، نمونه‌ای از استفاده از روابط مبتنی بر حضور است که به این توصیف کمک می‌کند. مثلاً داستان رستم و سهراب، سهراب را به پیل مست یا نهنگ تشبیه کرده است. در سیاق متن به علت روند خطی داستان ارجاع به گذشته از طرف راوی وجود ندارد. در بعد زمان سرعت روایت دارای تغییرات زیادی است. بزرگ شدن سهراب در تعداد ابیات نسبتاً کمی بیان می‌شود. در داستان رستم و سهراب، قبل از حمله سهراب، هرچند ایران و توران با هم دشمنی دیرینه داشتند، وضعیت در حالتی نسبتاً پایدار و متعادل بود. تصمیم سهراب برای یافتن پدر و به تخت نشاندن او، آغاز به هم ریختن این تعادل نسبی است. نگرانی کاووس از شکست نیروهای مرزی از این منظر هم قابل بررسی است؛ زیرا آرامش تخت و ملک خود را در خطر می‌بیند و به هر وسیله‌ای می‌خواهد این خطر را برطرف کند. (ر.ک: محمدی و بهرامی‌پور، ۱۳۹۰: ۱۴۵) حمله

سهراب نه تنها تعادل مملکت‌داری کاووس را به خطر انداخته است، آرامش زندگی پهلوانان ایران را نیز تهدید می‌کند و آن‌ها تنها راه برانگیختن رستم را ترساندنش از بدنامی می‌دانند:

چنین برشده نامت اندر جهان بدین بازگشتن مگردان نهان

(فردوسی، ۱۳۶۹: ج ۲: ۱۵۰)

«تنها، کسی می‌تواند با جهان‌پهلوان برابری کند و حتی از او برتر باشد که از خون خود او باشد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ۳۴۰) سهراب این ویژگی را دارد و رستم را در نبرد نخست شکست می‌دهد. کنش‌های سهراب پیش و پس از آگاهی از نسب پدر، آگاهانه یا ناآگاهانه به تقابل با ایرانیان منجر می‌شود و این شاید از دل‌بستگی سهراب به سرزمین مادری نشأت گرفته باشد. اقامت در سرزمین مادر خط قرمزی است که سبب می‌شود تا بیشتر غم‌نامه‌های شاهنامه بر مبنای آن رخ دهد و قابل توجیه باشد. این مورد در داستان سیاوش نیز صادق است. (ر.ک: پیکانی و همکاران، ۱۳۹۹: ۶۹) در این داستان، کنشگران در جست‌وجوی چیزی هستند، که آن را واجد «ارزش» می‌دانند؛ از این رو «فاعل کنشگر را باید در این رابطه که او را به شیء ارزشی متصل می‌کند و بر اساس آن یک محور را می‌سازد، در نظر گرفت.» (عباسی، ۱۳۹۱: ۱۹۱) حرکت سهراب به سوی ایران‌زمین، با پیروی از نوعی «ارزش» درونی شکل می‌گیرد. پیدا کردن رستم و خلع قدرت کیکاووس منشاء دو تحول در سهراب است، تحولی درونی و تحولی بیرونی. در ساحت بیرونی با پایین کشیدن پادشاهان ایران و توران و جانشینی خود و پدرش، جهان تغییر می‌کند. در عرصه درون، یافتن پدر و آشنایی با میراث خاندان پدری، باعث سربلندی او می‌گردد. از این رو این لشکرکشی و نبرد، دارای ارزش مادی و معنوی برای سهراب است. به عبارت دیگر فراارزش‌های قدرت و خوش‌نامی هدایت‌کننده دیگر ارزش‌ها و تصمیمات در لایه‌های ژرف گفتمان غالب اندیشه سهراب است. این موضوع در بسیاری از داستان‌ها و روایت‌های شاهنامه نیز تکرار می‌شود. در واقع درحالی‌که هدف غایی اکثر کنشگران دستیابی به قدرت و شهرت است، موضوعات دیگری را به عنوان ارزش‌های خود معرفی می‌کنند که عبارت‌اند از:

سهراب: یافتن پدری که تا کنون ندیده است، سرافرازی در میان مردمان ایران و توران،

متحد کردن دو سرزمین؛

رستم: دفاع و حراست از ایران و ایرانیان در مقابل بیگانگان متجاوز؛

-افراسیاب: مساعدت و همدلی با سهراب در جستجوی پدر؛

-کیکاووس: دفاع دودمان پادشاهی و حراست از ایران؛

در داستان رستم و سهراب، برخی از خرده گفتمان‌ها، موازی با گفتمان اصلی، معنا را شکل می‌دهند؛ گفتمان‌هایی که اگرچه در راستای محقق کردن ارزش‌های درونی و بیرون شخصیت‌های داستان است، چیدمانشان در کنار هم در شکل‌گیری فرایند معناشناسی حاکم بر داستان، نقش کلیدی دارد. در پاره‌ای از چارچوب‌های گفتمانی عواطف شخصی، اجتماعی یا میهنی شخصیت‌های داستان منجر به گسست در صورت‌بندی فرارزش و در نتیجه تغییر معنا می‌گردد. گاهی نیز صورتی از بروز عواطف عامل شکل‌گیری رفتار در شخصیت اصلی یا دیگر شخصیت‌های داستان می‌شود تا جایی که می‌تواند جریان بزرگ دیگری را پی‌ریزی کند. مثلاً خشم سهراب از نامعلوم بودن پدرش در میان همسالان.

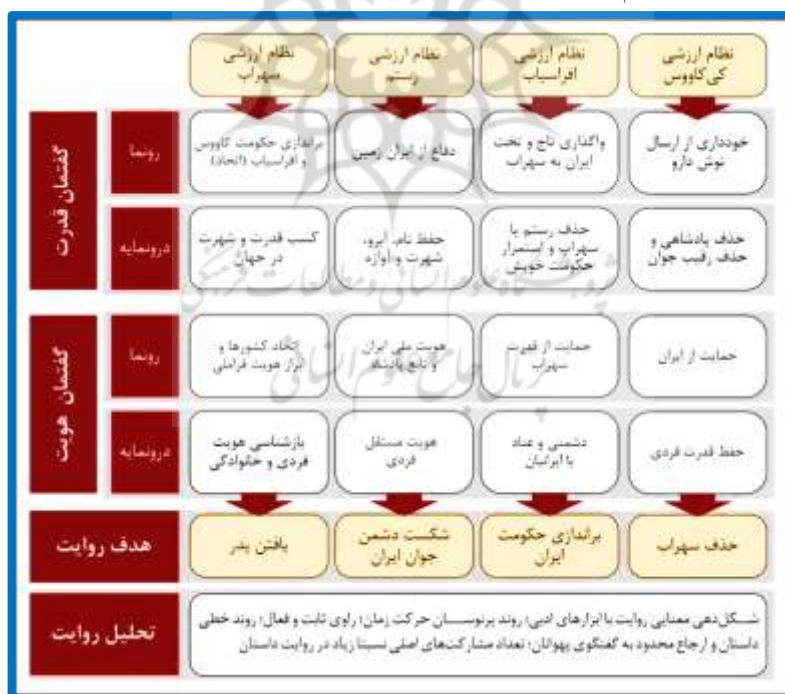
در داستان‌های مختلف شاهنامه، خرده گفتمان‌ها برای دستیابی به فرارزش مسلط (که عموماً قدرت است) با یکدیگر در حالت همسویی، تضاد یا عدم نسبت قرار می‌گیرند. هرکدام از شخصیت‌های داستان، تمام کوشش خویش را برای همراهی و در غیر این صورت حذف عناصر و اجزای گفتمان رقیب به کار می‌گیرد و از راهکارهایی چون تطمیع، تشویق، تحریک و اغواء بهره می‌برد.

در داستان رستم و سهراب در فرایند تولید معنا حرف آخر را پیروزی یا شکست شخصیت‌ها یا کنشگران اصلی داستان نمی‌زنند؛ بلکه شرایط بیرونی همچنین رابطه عاطفی آگاهانه یا ناخودآگاهی دو پهلوان است که گفتمان بدیعی را که پیش از این در شاهنامه وجود نداشت مطرح می‌کند. سهراب آنگاه که بر رستم چیره می‌شود، به دلیل احساس قرابت میان خود و هم‌آوردش، صحبت رستم را می‌پذیرد گویی بر گواهی دلش عمل کرده و در آن دم، برنامه روایی داستان‌های مشابه را مبنی بر کشتن رقیب، بر هم می‌زند؛ برای اینکه با قدم گذاشتن به ساحت عواطف، ساختار منطقی شناختی در چالشی گرفتار می‌شود و کنشگر از فرایند حرکت مداری که با برنامه‌ای معین در پی دسترسی به هدفی مشخص است خارج می‌گردد.

در این گفتمان کنشگر تسلط و استیلای خویش بر دنیای مادی پیرامون خود را فرو می‌گذارد و کنشی را بروز می‌دهد که خواننده از او در چارچوب منطقی روایی انتظار ندارد. گویی دیگر قرار نیست کنش‌ها در این گفتمان مبتنی بر شناخت عینی و عقلی پیشین باشد. از این پس

شکل‌گیری تولید معنا با سازوکاری متفاوت انجام می‌گیرد که با روند منطقی گفتمان قدرت سازگاری ندارد. به بیان دیگر عملیات برنامه‌ریزی‌شده و روایی که کنشگر برای دستیابی به فراارزش قدرت در نظر داشت، در هم می‌ریزند و همه‌چیز به رخدادی وابسته می‌شود که روند تولید معنا را با تغییر مواجه می‌کند.

«طرح داستان چنین است که رستم و سهراب علیرغم اینکه بارها دل‌هایشان گواهی به رابطه پدر و فرزندی می‌دهد؛ اما به دست تقدیر روبروی یکدیگر قرار می‌گیرند.» (حمیدیان، ۱۳۹۳: ۲۷۵) اگرچه رستم به‌ظاهر در این نبرد پیروز شده است، در اثر نقش پررنگ عواطف پدر و فرزندی، خود را شکست‌خورده می‌داند؛ به‌طوری‌که می‌توان گفت بازنده اصلی این نبرد پرهیاهو رستم است و متأثر از این شکست عاطفی نیرومند، تصمیم می‌گیرد خود را بکشد. البته نمی‌توان از نظر دور داشت در این داستان، فنون شکل‌دهی روایی، گفتمان هریک از شخصیت‌ها و در سطحی دیگر روایتگر داستان را پنهان می‌کنند و این موضوع کارکرد کلیدی گفتمان است تا به رونمای داستان صورتی واقعی و طبیعی بدهد و در درون‌مایه، اهداف گفتمانی را دنبال نماید. نظام ارزشی غالب در این داستان به‌صورت زیر قابل ارائه است:



شکل ۱- نظام گفتمانی غالب در داستان رستم و سهراب (مأخذ: نگارندگان، ۱۴۰۰)

نشانه‌شناسی گفتمانی داستان رستم و اسفندیار

نبرد رستم و اسفندیار آخرین داستان بزرگ دوران پهلوانی شاهنامه است. فردوسی در این داستان مقدمه وداع با دوران پهلوانی شاهنامه را روایت می‌کند، گویی شبیه به آرش می‌شود که تمام نیروی حیاتی خود را در آخرین تیر خویش نهاده است.

در نشانه‌شناسی روایی شکل‌گیری معانی از رهگذر ابزارهای زبانی مختلفی مانند فنون روایی و آرایه‌های ادبی شکل گرفته است. بیان مفاهیم کنایی از زبان شخصیت‌های داستان گویای این موضوع است. سیاق متن نیز در بعد زمان و ارجاع مشابه روایت داستان رستم و سهراب است. ارجاع به رشادت‌های پیشین توسط اسفندیار در مقابل پدر پیش از آغاز سفر برای نبرد ویژگی خاص این داستان است.

در بعد گفتمانی این نبرد را می‌توان کشمکش و جدال دو نسل با ویژگی‌ها و ساختار شخصیتی محکم، مجرب و آسوده و دیگری با ویژگی شخصی ناپخته، خودخواه و جاه‌طلب دانست. در این داستان، با شرط نامبارک گشتاسب، اسفندیار علیرغم میل باطنی برای به دست آوردن خواسته‌ی بزرگ‌تر خود را صرفاً در گرو سفر به زاولستان می‌بیند.

اگر داستان نبرد رستم و اسفندیار را نه به عنوان داستانی منفرد از دیگر بخش‌های شاهنامه، بلکه به عنوان جزئی از داستان‌های مرتبط با دوران پادشاهی گشتاسب بررسی کنیم، وجود تقابلی ایدئولوژیک در ژرف‌ساخت این داستان، پذیرفتنی می‌شود (ملایی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۳۷). زیرا صرف‌نظر از این داستان، همه جنگ‌های دوران پادشاهی گشتاسب و به تبع آن، جنگ‌های اسفندیار، در منابع زردشتی و شاهنامه جنگ‌های دینی و برآیند تقابل گفتمان زردشتی با گفتمان‌های دیگر است. چنانکه اسفندیار خود، پیش از مرگ تصریح می‌کند که گشتاسب:

مرا گفت: رو سیستان را بسوز
نخواهم کزین پس بود نیمروز
(فردوسی، ۱۳۷۵: ج ۵: ۴۱۹)

بر همین اساس، زال هم خطاب به رستم می‌گوید:

به دست جوانی چو اسفندیار اگر تو شوی کشته در کارزار
نماند به زاولستان آب و خاک بلندی بر و بوم گردد مغاک
(فردوسی، ۱۳۷۵: ج ۵: ۳۷۲)

تلاش جنون‌آسای اسفندیار و جدال‌های درونی او برای دستیابی به راه درست برای کسب

خشنودی پدر و در نهایت تکیه زدن بر اریکه سلطنت؛ و جدال رستم برای چگونگی آزاد شدن از چیرگی اهریمن. این‌ها انگیزه‌ها و وسوسه‌هایی است که قهرمان را از دنیای ایستا و با ظلمت به سوی دنیای تغییر و حرکت و خطر و به قول کمبل (Joseph Campbell)، دعوت به ماجرا می‌کشد. (ر.ک: میرمیران و مرادی، ۱۳۹۲: ۱۰۱) البته در زمینه داستان اصرار اسفندیار بر واگذاری تاج و تخت شاهی به او، گشتاسب را به این نتیجه می‌رساند که چاره‌ای جز خلاصی از دست پسر ندارد. آنگاه که به اشاره جاماسب، متوجه می‌شود مرگِ فرزندش در زاولستان به دست رستم است، اسفندیار را وادار می‌کند تا به سیستان لشکر بکشد و رستم را دست بسته به درگاه بیاورد. رستم که گردن‌فرازتر از آن است تا دست به بند دهد، ابتدا تلاش می‌کند تا این شاهزاده نوآیین را از قصد خود منصرف کند، اما اصرار و لابه‌اش در اسفندیار اثر نمی‌کند. جنگ رخ می‌دهد و رستم به راهنمایی سیمرخ تیر گزی را به چشمان شاهزاده رویین‌تن می‌زند و او را از پای درمی‌آورد. (ر.ک: کرمی و حیدری، ۱۳۹۷: ۱۷۸)

اسفندیار با هدف به دست آوردن پادشاهی به دیار زاولستان عزیمت می‌کند، اما در میانه داستان همه چیز دگرگون می‌شود. به صورتی که روایت طبیعی داستان گسسته می‌شود. در یک شب جای پیروز و مغلوب عوض شده و گویی گفتمان حاکم بر داستان در چرخشی شکاف می‌خورد. این شکاف گفتمانی آنجا ظهور می‌کند که اسفندیار با اینکه تا لحظه مرگ برای پیروزی بر رستم تلاش کرده و با او چون دشمنان ایران مبارزه می‌کند به ناگاه در بستر مرگ، رستم یا همان دشمن پیشین خود را در قامت دوست و استادی نیک‌اندیش نمایش می‌دهد و فرزند خود بهمن را که به جای آنکه به کاخ پادشاه بفرستد به رستم می‌سپارد. گویی این اقدام اسفندیار دارای معنای متفاوتی برای مخاطب است؛ اینکه اسفندیار از پادشاه ایران یعنی گشتاسب قطع امید کرده است و او را معتمد و صاحب رأی نمی‌داند. چرا که از یک‌سو به پیمان خود وفا نکرده است و از دیگر سو اسفندیار را آگاهانه و با دستوری توطئه آمیز به کام مرگ فرستاده است. داستان را می‌توان به دو زنجیره کلامی که منجر به شکل‌گیری دو گفتمان متفاوت می‌شود، تقسیم کرد. در زنجیره کلامی اول همه عناصر در مسیر رسیدن به روایتی پایدار پیش می‌روند. اسفندیار طالب تخت پادشاهی است و به همین خاطر گشتاسب او را به زاولستان گسیل می‌کند. «در این مرحله عناصر داستان از مرز روایت عبور می‌کنند و شکل گفتمانی به خود می‌گیرند. دیگر این نظام روشن و مشخص روایی نیست که سرنوشت داستان

را رقم می‌زند، بلکه مؤلفه‌های گفتمانی در ترسیم رخداد‌های داستان در سطح زبان و معنا تأثیر مستقیم می‌گذارد.» (بهنام، ۱۳۹۰: ۵-۶)

یکی دیگر از وجوه تمایز شخصیت‌های این داستان، چارچوب اندیشه‌ای و عقیدتی آن‌ها است. در واقع این عقاید شکل‌دهنده اصلی شخصیت‌ها است تا جایی که به حضور آن‌ها در داستان معنا می‌دهد. در داستان رستم و اسفندیار ارزش‌ها در دو گروه قابل دسته‌بندی است: «ارزش‌های قومی و اخلاقی» و «ارزش‌های مادی و ظاهری». این دو گروه ارزشی در بن و ریشه دارای اشتراکی مادی هستند؛ اما لازمه پیشرفت روایت در سطح منطقی و روایی تحقق یکی از آن‌ها است، با این تفسیر که با به اسارت درآوردن رستم، اسفندیار پادشاه می‌شود و در روی دیگر یعنی پیروزی رستم، گشتاسب تاج‌وتخت خود را بدون مدعی دیگر حفظ خواهد کرد. در تقابل با این سویه مادی که برگرفته از گفتمان قدرت قابل فهم است، نظام ارزشی اخلاقی و قومی قرار دارد. این نظام ارزشی بیشتر در خاندان سیستانی سام، جاری و ساری است. در این گفتمان اخلاقی، ارزش‌هایی حاکم‌اند که پهلوان باید برای پاسداری از آن‌ها تا پای جان بکوشد. این ارزش‌ها در گستره‌ای از چارچوب‌های فردی تا ملی قابل بازخوانی است. در ساحت فردی آزادی ارزش والای پهلوانی است که چشم‌پوشی از آن به هیچ وجه ممکن نیست؛ اما این ارزش اخلاقی در تقابل با ارزش فرمان‌برداری از دستور شاه که بر تارک نظام اخلاقی اسفندیار نقش بسته، دو پهلوان را ناگزیر می‌کند برای دستیابی به خواسته‌هایشان با یکدیگر پیکار کنند.

پا برجایی رستم در داستان سمبل اراده ملی ایرانیان بر صلح‌اندیشی است و کنش‌ها و گفتار متنوع و متکثر او در این داستان جهت پرهیز از خشونت مطلق و برای نیل به صلح بوده است. این داستان یک گفتگوی بلند در تقبیح جنگ است؛ هر چند حاصلش هم با جنگ به انجام می‌رسد اما نوعی سند موجه است از آنکه ایرانیان حتی در تاریخ پیش از تاریخ شفاهی خود هم هرگز خواهان جنگ نبوده‌اند. (ر.ک: کیوان‌فر و همکاران، ۱۳۹۹: ۹۹) گفتمانی که از قلمرو اعمال قدرت در این داستان به دست آمد، پیامدهای واقعی است که در سایه آن، داستان شکل می‌گیرد. قدرت ابزاری می‌شود که در پی مشروعیت بخشیدن به گشتاسب و اسفندیار است. هریک از گزاره‌های داستان از سوی سه ابرقدرت حاکی از آن است که هریک با اعمال قدرت

و طرح نقشه شومی در پی براندازی دیگری است، قدرتی که از سوی پادشاه اعمال می‌شود، خدعه‌گرانه، منفعت‌طلبانه و توأم با ابزار دانش است.

بهار (۱۳۸۶) در کتاب «از اسطوره تا تاریخ» با تطبیق داستان‌های رستم و اسفندیار و آشیل و هکتور شباهت‌های قابل توجهی میان این دو حماسه و همچنین شباهت‌های قابل توجهی میان نحوی تولد رستم و کریشنا (پهلوان بزرگ حماسه مه‌بهارات) یافته است. علاوه بر این بهار با مقایسه گشتاسب و آگاممنون می‌گوید: «افسانه ایرانی، تلفیق با نمونه هومری است که در طی تأثیرات متقابل فرهنگی میان یونانیان و ایرانیان شرقی پس از فتوح اسکندر انجام یافته است. اگرچند، این حقیقت که رستم برخلاف هکتور به دست دشمن کشته نمی‌شود، ضعفی در این مقایسه پدید نمی‌آورد. او می‌گوید این اختلاف در بررسی تطبیقی ما مانع و خلل خاصی به وجود نمی‌آورد؛ زیرا در علم اساطیر و بررسی تطبیقی حماسه‌ها، اشتراک و بن‌مایه‌ها مهم است.» (بهار، ۱۳۸۶: ۲۳۵-۲۴۴؛ یارشاطر، ۱۳۸۳: ۵۷۹-۵۸۰)

در داستان نبرد رستم و اسفندیار، بیشترین تقابل دو هم‌آورد در رجزها و کنش‌های کلامی آن‌ها علیه یکدیگر نمود می‌یابد و هریک می‌کوشند با استفاده از استراتژی‌های زبانی و نوع انتخاب واژگان، به منفی‌سازی و طرد رقیب و عناصر مرتبط با او بپردازند. در روایت فردوسی، استفاده از این سازوکار توسط اسفندیار آغاز می‌شود:

که دستان بدگوهر دی‌وزاد به گیتی فرونی ندارد نژاد
 فراوان ز سامش نهان داشتند همی رستخیز جهان داشتند
 تنش تیره بد موی و رویش سپید چو دیدش دل سام شد ناامید
 بفرمود تا پیش دریا برنند مگر مرغ و ماهی و را بشکرند
 بیامد بگسترد سیمرغ پر ندید اندرو هیچ آیین و فر
 بردش به جایی که بودش کنام ز دستان مر او را خورش بود کام
 اگرچند سیمرغ ناهار بود تن زال پیش اندرش خوار بود
 بینداختش پس به پیش کنام به دیدار او کس نبدا کام
 همی خورد افکنده مردار اوی ز جامه برهنه تن خوار اوی
 (فردوسی، ۱۳۷۵: ج ۵: ۳۴۴-۳۴۵)

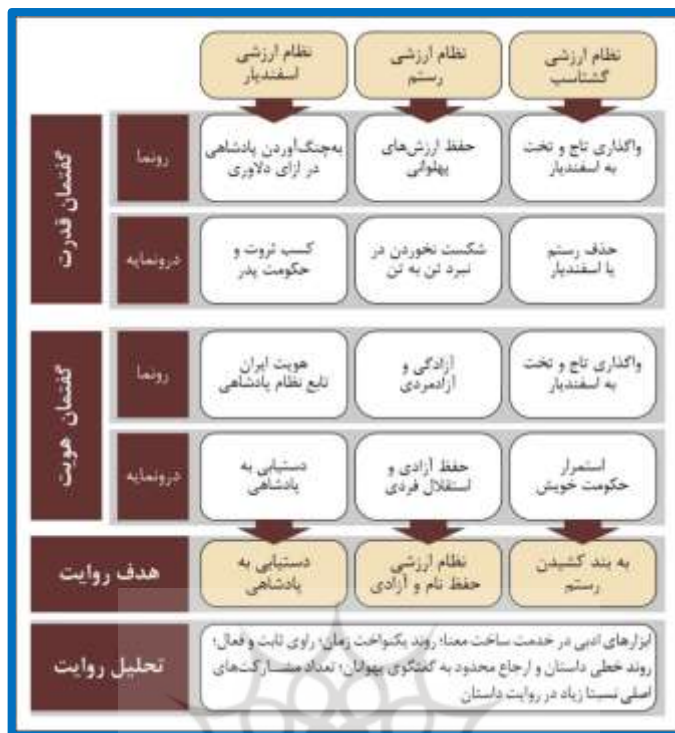
در بخش دیگری از داستان با ورود سیمرغ، روند روایت دچار وارونگی غیرطبیعی می‌شود. این دگرگونی از سطح روایی فراتر رفته و نیازمند تحلیل گفتمانی است؛ زیرا حضور سیمرغ در

روایت پهلوانی رستم با داستان اسفندیار تفاوت چشمگیری دارد. سیمرغ همواره برای خاندان زال یاری خردمند بوده است، اما در داستان اسفندیار این نقش معکوس شده است تا جایی که اسفندیار با سیمرغ درآویخت و او را هلاک کرد. در شاهنامه فقط یک جا به ارتباط دو سیمرغ با هم اشاره شده است؛ در نبرد رستم و اسفندیار، وقتی سیمرغ در یک جمله اشاره می‌کند که اسفندیار همان کسی است که جفت او را کشته است. سیمرغ به زال و رستم می‌گوید:

پرهیزی از وی نباشد شگفت ترا از من اندازه باید گرفت
که آن جفت من مرغ با دستگاه به دستان و شمشیر کردش تباه
(فردوسی، ۱۳۷۵: ج ۵: ۴۰۱)

از این رو می‌توان گفت سیمرغ در شاهنامه فردوسی نمایانگر دو چهره در گفتمان‌های متفاوت یزدانی و اهریمنی است.

داستان رستم و اسفندیار، بازسازی روایی یک ستیز درون گفتمانی است. ستیزی که از به هم خوردن روابط متقارن قدرت در درون قلمرو پادشاهی گشتاسب ناشی می‌شود. گشتاسب به عنوان شاهی نوآیین همراه با اسفندیار، پهلوان دین بهی و جنگجوی مقدس، با اهدافی متفاوت ولی خاستگاه ایدئولوژیکی یکسان، جدال آشکاری را با خاندان زال در مقام نگاهبانان سنت‌های دیرینه و پهلوانان نظم کهن آغاز می‌کند. رستم به عنوان نماینده و نماد نهاد پهلوانی، که علاقه‌ای به پذیرش هنجارهای تازه بر اساس الگوی پیشنهادی گشتاسب و فرزند او اسفندیار ندارد، در جنگی ناخواسته به رویارویی با گفتمان مسلط می‌پردازد و طی گفتگوهای طولانی هژمونی خاندان گشتاسبی را به چالش می‌کشد و آن را نفی می‌کند. زبان به منزله کنشی اجتماعی، این ستیز و معارضة را به شکل‌های مختلف از جمله سبک بیان، گفتگو و مکالمه، الگوهای متفاوت جمله، کنش‌های متنوع گفتار، لحن، ادب و تعامل و ... بازنمایی کرده است. از این رو با تحلیل مکالمات رستم و اسفندیار، نحوه شکل‌دهی گفتمان قدرت و هویت در این داستان قابل تبیین است. شکل ۲ نظام گفتمانی غالب در داستان رستم و اسفندیار را مبتنی بر نظام ارزش نمایش می‌دهد:



شکل ۲- نظام گفتمانی غالب در داستان رستم و اسفندیار (مأخذ: نگارندگان، ۱۴۰۰)

نتیجه‌گیری

مطالعه نشانه‌های معنایی دو داستان رستم و سهراب و رستم و اسفندیار، نشان می‌دهد که علاوه بر نشانه‌های روایی، مؤلفه‌های گفتمانی نیز در شکل‌گیری معنایی داستان‌ها نقش دارند. در تطبیق گفتمان روایی می‌توان گفت، در هر دو داستان، نمونه‌های معناسازی با استفاده از دو ابزار آرایه‌های ادبی و مفاهیم کنایی پرتکرار است. سیاق روایی خطی و بدون ارجاع راوی هستند و تمام ارجاعات از زبان پهلوان‌ها است که بیانگر رشادت‌های خود در داستان‌های پیشین است.

تفاوت اصلی موجود بین دو داستان، در نحو روایت است. تعداد شخصیت‌های فعال و مؤثر اصلی در داستان رستم و سهراب بیشتر است. گزاره‌های داستان رستم و سهراب که شامل توصیف‌هاست، رزمی‌تر و در مقابل گزاره‌های داستان رستم و اسفندیار بزمی‌تر است. این بخش شامل براعت استهلال دو داستان نیز می‌شود که ساختاری کاملاً متفاوت دارند. در پیرفت آغازین رستم و سهراب، هدف رستم گردش و شکار است و انگیزه فرزندکشی در این داستان وجود ندارد؛ در رستم و اسفندیار پیرفت آغازین تلاش فرزندی است که می‌خواهد پیش از

مرگ پدر به جای او بر تخت بنشیند و در نتیجه انگیزه فرزندکشی در این داستان پیرفت آغازین است. در پیرفت میانی تلاش سهراب برای یافتن پدر است. پس قهرمان در پی یافتن کسی عازم سفر می‌شود؛ حال آن که اسفندیار به قصد کشتن یا کشته شدن یا اسیر کردن و به قصد جنگ می‌رود.

در گفتمان ایدئولوژیک شاهنامه، رستم پهلوانی شکست‌ناپذیر تصویر شده است. حوادث داستان‌ها به‌ویژه در نبرد رستم با سهراب و اسفندیار به‌گونه‌ای پیش می‌رود که خدشه‌ای به هیمنه رستم وارد نگردد؛ به‌هر حال رستم در شاهنامه نماینده تصویر ایرانیان از پهلوان آرمانی است. از این رو نشانه‌ها در روایت به سمت و سویی حرکت می‌کنند که سرانجام آن قهرمانی رستم در داستان است.

با مطالعه ژرف در داستان رستم و سهراب در سطح تفسیر قابل دریافت است که هر کنش یا کنشگر چه تأثیری در روند روایت گذاشته است. ارزیابی نقش حوادث و اعمال شخصیت‌ها نحوه شکل‌گیری بحران داستانی را آشکار می‌کند. بحرانی که به فاجعه مرگ سهراب می‌انجامد و رستم، پهلوان شاهنامه را به ورطه فرزندکشی می‌کشانند. در سطح تبیین گفتمانی داستان رستم و سهراب از آن دست از داستان‌های گفتمانی-روایی است که مبتنی بر دو اصل کنش و تغییر معنا استوار شده است. در این داستان، نقش پررنگ احساسات و عواطف پدر و فرزند و موقعیت عاطفی شخصیت‌های اصلی، منجر به لرزش در بنیان‌های ساختار منطقی و شناختی گفتمان قدرت که مبتنی بر فرآیندی برنامه‌ریزی شده در دیگر داستان‌های شاهنامه نبوده داشته است، می‌شود. تا بدان جا که تولید معنا روند منطقی خود را از دست داده و همه‌چیز گرد رخدادی می‌چرخد که روند تولید معنا را با تغییر مواجه می‌کند.

در هر دو داستان اولین صحنه حضور رستم در شکارگاه است و رستم به شکار مشغول است. این نیز می‌تواند نشانی بر عاقبت سهراب و اسفندیار باشد که سرانجام به دست رستم کشته خواهند شد. قهرمانان اصلی داستان، رستم و سهراب و اسفندیار، پهلوانان و شهروارانی هستند که به نیکی شهروان و برای خود مقام و منزلتی مافوق طبیعی دارند. در واقع، جنگ بین نیک و بد صورت نمی‌گیرد. جنگ و جدال بین نیکان است و به این دلیل تبدیل به فاجعه می‌شود که این خوبان قدرتمند تحت تأثیر فزون‌طلبی قرار می‌گیرند و به عبارتی قدرت مطلق را طلب می‌کنند. چنان‌که اشاره شد، نیرنگ و نقشه پلید این تراژدی‌ها، در داستان رستم و سهراب، اولین

بار از ذهن افراسیاب می‌گذرد و در داستان رستم و اسفندیار، از طریق گشتاسب با همکاری جاماسب رقم می‌خورد.

در گفتمان پهلوانی شاهنامه، در مقابل نشانه‌های مادی (همچون کسب قدرت و پادشاهی)، برتری با نشانه‌های اخلاقی است، از این‌رو شخصیت‌های که به این نشانه‌ها مقیدند، ستایش می‌شوند.

در داستان‌های بررسی‌شده در این مقاله، اسفندیار خود شهريار است و سهراب که نماینده نظم شهرياری است، هر دو مغلوب رستم پهلوان می‌شوند که می‌تواند نشانگر برتری نهایی نظام پهلوانی بر نظام شهرياری باشد از سوی دیگر در هر دو داستان، سهراب و اسفندیار با زنان درباره‌ی عمل خود مشورت می‌کنند. هر دو ابتدا به هوشیاری زنانه بی‌توجهی می‌کنند و این سبب‌ساز شکست آن‌هاست. این بانوان مشاور، مادران ایشان هستند و هردوی آن‌ها را از جدال بر حذر می‌دارند و هشدار می‌دهند که در این راه خطرات بزرگی پیش رو دارند. حتی تهمینه، از همان ابتدا سهراب را از افراسیاب که یکی از دلایل شوم کشته شدن سهراب به دست رستم است و کسی است که اولین بار این فتنه از ذهن او گذشته است، بر حذر می‌دارد. سهراب و اسفندیار هردو به مادران خود، وعده می‌دهند که آنان را بانوی ایران‌زمین کنند. این دو با وعده ملکه کردن مادران خود می‌خواهند منطق و وجدان خود را فریب دهند.

در روایت رستم و اسفندیار؛ کانون وقایع، قدرت سیاسی و موقعیتی است که در ظاهر، پوششی از ملاطفت و خیرخواهی در بر دارد، اما در باطن شوم و منفعت‌طلب است. اسفندیار، هدف و محمل اصلی قدرت است، قدرت باید از سوی او به ظهور برسد، او تبدیل به ابزار قدرت می‌شود نه صاحب قدرت؛ از این‌رو از هیچ کوششی و قدرتی چشم نمی‌پوشد؛ غافل از اینکه کردار او، ناآگاهانه پدر را قدرت می‌بخشد. هرچند اتکای پدر و پسر بر کسب قدرت است، اما در نهایت قدرت، از پسر، هم سوژه و هم ابژه می‌سازد. کوتاه‌سخن اینکه قدرت از سوی اسفندیار بدون دانش پیش می‌رود و برای همین محکوم به شکست می‌شود. در مقابل رستم با قدرت و اقتدار جسمانی، روحانی، معنوی و فکری سعی در ایجاد صلح دارد، اما موفق نمی‌شود و به کمک زال و سیمرغ، قدرت اسفندیار را درهم می‌شکند.

در این داستان چندین نشانه گویای برتری رستم در داستان است؛ نخست مخالفت کنایون با اسفندیار در بخش اول داستان است، دیگری پیش‌بینی جاماسب برای مرگ اسفندیار در

زاولستان به دست رستم که البته اسفندیار از آن آگاهی ندارد و سوم نشستن شتر در راه زاول بر دو راهی گنبدان دژ است که حتی خود اسفندیار نیز فال بد می‌زند و با این حال توجهی بدان نمی‌کند. چهارم نیز زمانی است که اسفندیار بهمن را اعزام می‌کند تا خبر آمدن اسفندیار را به رستم بدهد. تمجیدهای بهمن از رستم از منظر معناشناسی، نشانه‌ای روایی است که قدرتمندی رستم را عیان می‌کند. از رهگذر همین نشانه‌های به‌ظاهر کم‌اهمیت و غفلت اسفندیار از آن‌ها، پیروزی رستم تلویحاً در داستان، پیش‌بینی می‌شود.

از منظر دیگر در داستان رستم و اسفندیار، حضور سیمرغ منشاء تحولی شگرفت است. سیمرغ با آن که جفتش توسط اسفندیار هلاک شده است، رستم را از کشتن شهریار نهی می‌کند. اما در پایان تسلیم زال و فرزندش می‌شود. از این رو سیمرغ دو صورت در دو گفتمان را نمایان می‌کند. گروهی از اندیشمندان این تضاد را برآمده از اختلافات دینی اسفندیار با خاندان رستم می‌دانند. اسفندیار از پیروان دین زردشت است و رستم به عقاید پیشازردشتی ایمان دارد. تقریباً هر آنچه پیش از زردشت اهورایی است، در دین زردشتی، اهریمنی محسوب می‌شود. سیمرغی هم که همیشه به یاری خاندان رستم می‌آید، در خوان پنجم، با هیبتی اهریمنی، مانع اسفندیار و گسترش دین او می‌شود. این نقش دوگانه سیمرغ فارغ از نقش قدرت، مبین دو گفتمان اندیشه ورزانه در داستان است.

در این داستان‌ها به‌صورت مشهود دیده می‌شود که ارزش‌های اخلاقی مانند آزادگی (نام و ننگ) و پاسداری از میهن، بر خواسته‌های مادی که مبتنی بر گفتمان قدرت تعریف می‌شوند؛ مانند به دست آوردن پادشاهی برتری دارد. البته نمی‌توان از نظر دور داشت که رستم نماد گفتمان اخلاقی در دو داستان در مقابل مدعیان تاج و تخت پادشاهی قرار می‌گیرد. اسفندیار به تحریک گشتاسب و سهراب به تحریک افراسیاب که نماد گفتمان شهریاری (دولت) هستند در مقابل گفتمان پهلوانی مغلوب می‌شوند هرچند با فریب و نیرنگ. همچنین تقابل گفتمان‌های قدرت مدارانه یا آیینی نو یا گفتمان فکری موجود از هسته‌های دو داستان است.

درباره تفاوت‌های گفتمانی این دو داستان می‌توان گفت، نبرد رستم و سهراب روایت غفلت‌های مکرری است که قابل پیشگیری بودند و رنج خواننده از دیدن این زنجیره‌ی اشتباه‌های بیهوده است. از آغاز تا پایان داستان رستم و سهراب، یکی از برجسته‌ترین موارد رفتاری که در سخنان بازیگران داستان، نمودار یافته است، مخفی کردن حقیقت است و نتیجه

این پنهان‌کاری، مرگ سهراب است. اما نبرد رستم و اسفندیار روایت تقابل‌های متعددی است که غیرقابل پیشگیری هستند؛ گویی اگر این نبرد د امروز نگیرد، فردا از آن گریزی نیست. زیرا تقابل‌هایی چون آزادی و اسارت، پیری و جوانی، تعقل و تعبد، دین و آیین که فراتر زنده ماندن و کشته شدن هستند؛ در لباسی جدید خودنمایی خواهد کرد. این تفاوت در مواجهه رستم با دو نبرد روشن‌تر می‌شود. در مقابل سهراب، رستم تردیدی نشان نمی‌دهد و دیگران نیز از سر غفلت یا بدخواهی بر آتش خیره‌سری او، هیزم می‌ریزند. ولی در مقابل اسفندیار، رستم نه تنها تلاش می‌کند از نبرد بپرهیزد، بلکه تمام یاران او نیز چنین می‌کنند؛ اما توان همه ایشان کمتر از تقدیر است. از این‌رو اندوه خواننده در داستان اسفندیار با نبرد سهراب متفاوت است. اندوهی بدون حسرت اما ژرف، که گریزی از آن نبود. اسفندیار نیز در داستان این تقدیر را می‌پذیرد تا جایی که پس از مرگ، فرزندش بهمن را برای پرورش به رستم می‌سپارد.

در این مقاله کوتاه از زاویه‌ای محدود، مروری بر داستان‌های «رستم و اسفندیار» و «رستم و سهراب» از شاهنامه فردوسی شد. از آنجایی که شاهنامه مخزن بی‌انتهای تجربیات تاریخی و اسطوره‌ای ایرانیان است؛ لازم است تا دیگر بخش‌های این اثر گران‌قدر، با استفاده از روش‌های نوین تحلیل متون، مورد واکاوی دیگر پژوهشگران قرار گیرد.

منابع

کتاب‌ها

آقاگل‌زاده، فردوس. (۱۳۹۰). تحلیل گفتمان انتقادی، تکوین تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۸). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: انجمن آثار ملی.

بهار، مهرداد. (۱۳۸۶). از اسطوره تا تاریخ، تهران: چشمه.

تودوروف، تزوتان. (۱۳۸۸). بوطیقای نشر: پژوهش‌هایی درباره حکایت، ترجمه انوشیروان گنجی‌پور؛ تهران: آگه.

حمیدیان، سعید. (۱۳۹۳). درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: نشر ناهید.

شعیری، حمیدرضا، وفایی، ترانه. (۱۳۸۸). راهی به نشانه-معناشناسی سیال، تهران: علمی و فرهنگی.

عباسی، علی (۱۳۹۵). نشانه - معناشناسی روایی مکتب پاریس (جایگزینی نظریه مدلیته‌ها بر نظریه کنشگران: نظریه و عمل)، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

عباسی، علی. (۱۳۹۱). کارکرد نحو روایی (مدل کنشگران) در تئاتر لورانزاسیو اثر موسسه، نامه نقد؛ مجموعه مقالات دومین همایش ملی نقد ادبی با رویکرد نشانه‌شناسی ادبیات، به کوشش حمیدرضا شعیری. تهران: خانه کتاب.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۶). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، نیویورک. فرکلاف، نورمن. (۱۳۹۰). تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه گروه مترجمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

معین، بابک. (۱۳۹۰). فنادی کاکا در کلاردشت شکل‌گیری فضایی میانه و غشایی، مجموعه مقالات نشانه‌شناسی مکان، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سخن، ۲۰۴-۱۸۵.

یارشاطر، احسان. (۱۳۸۳). تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، جلد ۳، تهران: امیرکبیر.

یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوییز. (۱۳۸۹)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

مقالات

بهمنی، شهرزاد، مرادی، ایوب، و شهریاری، علی‌اصغر. (۱۳۹۸). تحلیل زبان‌شناختی داستان‌های اساطیری شاهنامه در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف. زبان‌شناسی اجتماعی، ۳(۱)، ۳۷-۵۵. doi: 10.30473/il.2019.41470.1175

بهنام، مینا. (۱۳۹۰). بررسی تعامل دو نظام روایی و گفتمانی در داستان رستم و اسفندیار رویکرد نشانه - معناشناختی. جستارهای زبانی، ۲(۴)، ۱-۱۶.

پیکانی، پروین، ذبیحی رحمان، شوهانی، علیرضا، و جهانی، محمد تقی. (۱۳۹۹). تحلیل ساختار داستان‌های سهراب، سیاوش و فرود بر اساس نظریه استروس. پژوهشنامه ادب حماسی (فرهنگ و ادب سابق)، ۱۶(۲)، ۶۱-۸۴. doi: 20.1001.1.23225793.1399.16.2.3.9.۸۴-۶۱

تمیم‌داری، احمد. (۱۳۸۲). نشانه‌شناسی و ادبیات. پژوهشنامه علوم انسانی، ۳۷(۲)، ۵۵-۴۶. حسن‌زاده میرعلی، عبدالله، و کنعانی، ابراهیم. (۱۳۹۰). بررسی الگوی نشانه - معناشناسی گفتمانی در شعر قیصر امین‌پور. پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، ۵(۲)، ۱۱۵-۱۳۶.

حمیدیان، سعید. (۱۳۷۰). داستان رستم و سهراب: برگرفته از الگوی داستان فرود، نشر دانش، (۶۴)، ۲۶-۳۱.

خزل، لیلا، طهماسبی، فرهاد، زیرک، ساره. (۱۳۹۸). از طرد تا حذف شدن سیاوش از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی در شاهنامه فردوسی. *جستار نامه: ادبیات تطبیقی*، ۳(۱۰)، ۷۱-۸۸.
خواجہ‌گیری، طاہرہ، حیدری، حسین. (۱۳۹۶). بررسی آیین عزاداری در شاهنامه به مثابۀ رمزگان نشانه‌شناختی. *متن‌پژوهی/ادبی*، ۲۱(۷۲)، ۱۱۷-۱۴۱. doi:10.22054/ltr.20.17.7631

سرفراز، حسین، پاکتچی، احمد، کوثری، مسعود، و آشنا، حسام الدین. (۱۳۹۶). واکاوی نظریه فرهنگی «سپهرنشانه‌ای» یوری لوتمان و کاربست آن در زمینه تحلیل مناسبات میان دین و سینما. *راهبرد فرهنگ*، ۱۰(۳۹)، ۷۳-۹۶.

شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۸). از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه-معناشناسی گفتمانی. *نقد ادبی*. (۸)، ۳۳-۵۱

شیرودی، مرتضی، جهانبخش، مصطفی. (۱۳۹۷). تحلیل گفتمانی دین و دولت در بخش‌های سه‌گانه شاهنامه فردوسی. *جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ۱(۴)، ۱۷۷-۲۰۸.
طهماسبی، فرهاد. (۱۳۹۸). تقابل و تعامل با دیگری در شاهنامه فردوسی از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی (از گیومرت تا فریدون). *پژوهشنامه ادب حماسی (فرهنگ و ادب سابق)*، ۱۵(۲)، ۲۵۵-۲۷۷.

ملایی، ماه منظر، تاج‌نیا، کیمیا، اصفهانی، و عمران، نعمت. (۱۴۰۰). بررسی چگونگی روابط گفتمان‌های مهری-زردشتی در دوران پادشاهی گشتاسپ. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۳(۵۰)، ۲۱۹-۲۴۶. doi: 10.30495/dk.2021.1933563.2285

احمدی، فرحناز، امامی، فاطمه، و اوجاق‌علیزاده، شهین. (۱۴۰۱). بررسی نشانه معناشناسی گفتمانی گرماس در منتخب حکایت‌های حدیقه‌الحقیقه سنایی. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۴(۵۱)، ۲۶۸-۲۹۴. doi: 10.30495/dk.2022.690482

کیوان‌فر، محمدرضا، عادل‌زاده، پروانه، و پاشایی فخری، کامران. (۱۳۹۹). شفق اهورایی اهریمنی اسفندیار تحلیل داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه فردوسی. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۲(۴۶)، ۷۵-۱۰۲. doi: 10.30495/dk.2020.679786

علامی، ذوالفقار، و حیدری، آرزو. (۱۳۹۶). بررسی گفتمان روایی در شاهنامه فردوسی. پژوهشنامه ادب حماسی (فرهنگ و ادب سابق)، ۱۳(۱)، ۱۱۵-۱۳۵. doi: 20.1001.1.2322579. 3.1396.13.1.6.9

فلاح، غلامعلی، آقاگل زاده، فردوس، عبداللهیان، حمید، و زرهانی، زینب. (۱۳۹۸). بررسی راهبردهای ایدئولوژیکی شاهنامه در تولید گفتمان برتری ایرانیان پیکره مطالعه شده: داستان رستم و چنگش. زبان و ادبیات فارسی، ۲۷(۸۶)، ۱۲۷-۱۵۰. doi: 10.29252/jpll.27.86.127. قهرمانی، فاطمه. (۱۳۹۶). نمادشناسی ابزار در شاهنامه فردوسی. زیبایی‌شناسی ادبی، ۸(۳۴)، ۱۸۱-۲۰۵.

کرمی، فرهاد، و حیدری، حسن. (۱۳۹۷). گفت‌وگو و روابط قدرت در داستان رستم و اسفندیار. پژوهشنامه ادب حماسی (فرهنگ و ادب سابق)، ۱۴(۲)، ۱۷۵-۱۹۳.

کلانتری، صمد، عباس‌زاده، محمد، سعادت، موسی، پورمحمد، رعنا، و محمدپور، نیر. (۱۳۸۸). تحلیل گفتمان: با تاکید بر گفتمان انتقادی به عنوان روش تحقیق کیفی. مطالعات جامعه‌شناسی، ۲(۴)، ۷-۲۸.

محسنی، محمدجواد. (۱۳۹۱). جستاری در نظریه و روش تحلیل گفتمان فرکلاف. معرفت فرهنگی/اجتماعی، ۳(۳)، ۶۳-۸۶.

محمدی، علی، بهرامی پور، نوشین. (۱۳۹۰). تحلیل داستان رستم و سهراب براساس نظریه‌های روایت‌شناسی. ادب پژوهی، ۵(۱۵)، ۱۴۱-۱۶۸.

میرمیران، سیدمجتبی، مرادی، انوش. (۱۳۹۲). تحلیل کهن‌الگویی داستان رستم و اسفندیار. مطالعات داستانی، ۱(۲)، ۹۵-۱۰۹.

پایان‌نامه

قاسمی، علیرضا. (۱۳۹۵). تحلیل روابط گفتمان‌ها در شاهنامه با تکیه بر گفتمان‌های مهری-زردشتی. رساله دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

References

Books

Abbasi, A. (2016). *Sign-Semantics of the Paris School Narrative (Replacing the Theory of Modalities with the Theory of Actors: Theory and Practice)*, Tehran: Shahid Beheshti University. [In Persian]

Aghagolzadeh, F. (2011). *Critical Discourse Analysis, The Evolution of Discourse Analysis in Linguistics*, Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]

Fairclough, N. (2011). *Critical Discourse Analysis*, Trans. a group of translators, Ch 3, Tehran: Center for Media Studies and Research. [In Persian]

Ferdowsi, A. (1987). *Shah nameh*. Correction of the glory of the Absolute Creator, New York. [In Persian]

Hamidian, S. (2014). *An Introduction to Ferdowsi Thought and Art*, Ch 4. Tehran: Nahid Publishing. [In Persian]

Islamic Nodoshan, M. A. (1967). *The life and death of heroes in Shahnameh*, Tehran: National Works Association. [In Persian]

Jorgensen, M. & Phillips, L. (2010), *Theory and Method in Discourse Analysis*, Trans. Hadi Jalili, Tehran: Ney Publishing. [In Persian]

Moin, B. (2011). *Kaka Confectionery in Kelardasht Middle and Membrane Spatial Formation*, Collection of Articles on Place Semiotics, by Farhad Sasani, Tehran: Sokhan, 204-185. [In Persian]

Shairi, Hamidreza, & Vafai, T. (2009). *A way to sign-fluid semantics*, Tehran: Scientific and cultural. [In Persian]

Spring, M. (2007). *From myth to history*, Tehran: Cheshmeh. [In Persian]

Yarshater, E. (2004). *History of Iran from the Seleucids to the collapse of the Sassanid state*, Trans. Hassan Anousheh, Tehran: Amirkabir. [In Persian]

Articles

Ahmadi, F., Emami, F., & Ojagh Alizadeh, S. (2022). A Study Of The Semantic Sign Of Garmas Discourse In Selected Anecdotes Of Hadiqah Al-Haqiqah Sanai. *Scientific Quarterly Of Interpretation And Analysis Of Persian Language And Literature Texts (Dehkhoda)*, 14(51), 268-294. Doi:10.30495/Dk.2022.690482. [In Persian]

Allami, Z., & Heidari, A. (2017). The Study Of Narrative Discourse In Shahnameh Ferdowsi. *The Journal Of Epicliterature*, 13(1), 115-135. [In Persian]

Bahmani, S., Moradi, A., & Bovandshahryari, A. (2019). Linguistic Analysis Of Mythological Stories Of Shahnameh In Fairclough's Critical Discourse Analysis Framework. *Sociolinguistics*, 2(3), 37-55. Doi: 10.30473/Il.2019.41470.1175. [In Persian]

Behnam M. (2011). Study Of Narrative And Discursive Interaction In The Rostam And Esfandiyar Fiction Using Semio-Semantics Approach. *LRR*, 2(4), 1-16. [In Persian]

Fallah, Q. A., Aghagolzadeh, F., Abdollahian, H., & Zarhani, Z. (2019). A Study Of Ideological Strategies Of Shahnameh In Production Of Iranian Superiority

Discourse: A Case Study Of “The Story Of Rostam And Chengesh”. *Persian Language And Literature (Journal Of The Faculty Of Literature And Humanities)*, 27(86), 127-150. [In Persian]

Ghahremani. F. (2018). The Semiotics Of Tools In Ferdowsi's Shahnameh. *Journal of Literary Aesthetics* , 8(34), 181-205. [In Persian]

Haidary, H. (2019). Dialogue And Power Relations In The Tale Of Rostam And Esfandiyar. *The Journal Of Epicliterature*, 14(2), 175-193. [In Persian]

Hamid Reza S. (2010). Passing From A Predetermined Relationship Of Signifier And Signified To A Processional Discursive Meaning, *LCQ*, 2(8), 33-52. [In Persian]

Hamidian, Saeed. (1991). The Story Of Rostam And Sohrab: Taken From The Pattern Of The Story Of Foroud, *Danesh Publishing*, 64: 26-31. [In Persian]

Hasanzadeh Mirali, A., Kanani, E. (2011). The Study Of Discursive Sign-Semantics' Pattern Of Gheisar Aminpour Poetry. *Researches On Mystical Literature(Gowhar-I-Guya)*, 5(2), 115-136. [In Persian]

Kalantari, S., Abaszade, M., Sadati, M., Pour Mohammad, R., Mohammadpour, N. (2009). Discourse Analysis: With The Emphasis On Critical Discourse As A Method Of Qualitative Research.. *Sociological Studies*, 2(4), 7-28. [In Persian]

Keyvanfar, M. A., & Del Zadeh, P., & Pashaei Fakhri, K. (2020). Existential And Demonical Twilight Of Esfandiyar The Story Analysis Of Rostam And Esfandiyar In Ferdowsi's Shahnameh. *Scientific Quarterly Of Interpretation And Analysis Of Persian Language And Literature Texts (Dehkhoda)*, 12(46), 75-102. Doi: 10.30495/Dk.2020.679786. [In Persian]

Khajehgiri, T., & Heidari, H. (2017). The Investigation Of Morning Ceremonies In Shahnameh As Semiotic Codes. *Literary Text Research*, 21(72), 117-141. Doi: 10.22054/Ltr.2017.7631. [In Persian]

Khezel, L., Tahmasbi, D., & Zirak, D. (2020). Exclusion And Elimination Of Siavahs From Cultural Semiotic In Shahnameh Of Ferdowsi. *Jostarnameh Journal Of Comparative Literature Studies*, 3(10), 71-88.

Mirmiran. S.M., & Moradi, A. (2013). An Analysis Of Archetypical Of Story, S Rostam And Isfandiyar. *Fiction Studies*, 1 (2), 95-109. [In Persian]

Mohammadi, A., & Bahrami Poor, N. (2011). Analysis Of Rostam And Sohrāb In The Light Of The Theories On Narrative. *Adab Pazhuhi*, 5(15), 141-168. [In Persian]

Mohseni, M. J. (2012). An Inquiry Into The Theory And Method Of Fairclough Discourse Analysis. *Socio-Cultural Knowledge*, 3(3), 63-86.

Mollai, M., Tajnia, K., & Esfahani Omran, N. (2021). Investigating The Relationship Between Mehri-Zardoshti Discourses During The Region Of Goshtasp. *Scientific Quarterly Of Interpretation And Analysis Of Persian Language And Literature Texts (Dehkhoda)*, 13(50), 219-246. Doi:10.30495/Dk.2021.193356 3.2285. [In Persian]

Paykani, P., Zabihi, R., Shohani, A., & Jahani, M. (2020). Analysis Of The Structure In The Tales Of Sohrab, Siavash, And Forud According To Strauss's Theory. *The Journal Of Epicliterature*, 16(2), 61-84. [In Persian]

Sarafraz, H., Pakatchi, A., Kousari, M., & Ashena, H. (2017). A Study Of The Yori Lotman's Semiosphere Cultural Theory And Its Application In The Field Of Analysis Of Relations Between Religion And Cinema. *Strategy For Culture*, 10(39), 73-96. [In Persian]

Shirody, M., & Ghanbks, M. (2019). Discourse Analysis Of Religion And Government In Triple Parts Of Shahnameh. *Political Sociology Of Iran*, 1(4), 177-208. Doi: 10.30510/Psi.2019.106363. [In Persian]

Tahmasbi, F. (2020). Interaction And Opposition With The Other In Ferdowsi's Shahnameh From The Perspective Of Cultural Semiotics (From Kayumars To Feraydon). *The Journal Of Epicliterature*, 15(2), 255-277. [In Persian]

Tamimdari, Ahmad. (2003). Semiotics And Literature. *Humanities*, 37(2), 46-55. [In Persian]

Theses

Ghasemi, A. R. (2016). *Analysis of the relations of discourses in Shahnameh based on Mehri-Zoroastrian discourses*, Doctoral dissertation, Persian language and literature, University of Guilan, Faculty of Literature and Humanities. [In Persian]

**Discursive-semiotics Criticism of Shahnameh heroic stories Based on
Discourse analysis, Case study: The stories of Rostam, Sohrab and Rostam,
Esfandiar**

Maryam Qaraei¹, Dr. Saeed Hamidian², Dr. Farhad Tahmasabi³

۴۳۰

Abstract

One of the fields that scholars and experts in literary studies pay attention to today is the semiotics-semantics of ancient literary texts based on discourse analysis. Ferdowsi's Shahnameh is a precious work whose greatness and scope, analysis and interpretation of its texts from various dimensions make it necessary for the richness of Persian literature. Considering the importance of Ferdowsi Shahnameh and new approaches to the analysis of literary texts, the purpose of this article is to analyze the sign-semantics of discourse in Ferdowsi Shahnameh. According to the requirements of an article and in order to study in depth in this field, two epic tragic stories from this book, namely "The Story of Rostam and Sohrab" and "The Story of Rostam and Esfandiar" have been selected as the study sample. The research method is descriptive-analytical and based on Norman Fairclough critical discourse analysis. The results show that in the discourse of both stories, Rostam is at the center of thought as an invincible Iranian hero; And what is of irreplaceable value for Rostam is the preservation of Iran's privacy and individual freedom. In both narrations, despite the predominance of negative results, the narration is such that Rostam's authority is maintained in two dimensions of homeland freedom and individual freedom. Therefore, the signs indicate Rostam's heroism and the discourse is based on the pillar of freedom (individual, social).

Keywords: Critical Discourse Analysis, Semiotics, Discourse Semantics-Semantics, Shahnameh, Fairclough.

¹ . PhD student, Department of Persian Language and Literature, Science and Research Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Maryam.qaraei@gmail.com

² . Professor of the Department of Persian Language and Literature, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. (Corresponding author) Drsaeidhamidian@gmail.com () fatem

³ . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamshahr Branch, Islamic Azad University, Islamshahr, Iran. Farhad.tahmasbi@yahoo.com